



Paper from well managed  
forests and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع  
کامل مدیریت شده تهیه شده است.

# خانه فراموش شدگان

## روایتی از مهاجرت



سیلویازی

خانه فراموش شدگان

روایتی از مهاجرت

ترجمه شهرزاد قانونی



سرشناسه: زپی، سیلویا، ۱۹۶۱-م. - Zappi, Sylvia, 1961  
 عنوان و نام پدیدآور: خانه فراموش‌شدگان؛ روایتی از مهاجرت (روایت‌هایی از زندگی) سیلویا زپی  
 ترجمه شهرزاد قانونی  
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۰  
 مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۸۲۳-۹  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 یادداشت: عنوان اصلی: La maison des vulnerables.  
 موضوع: داستان‌های فرانسه -- قرن ۲۰م./ فرانسه -- سیر و سیاحت  
 شناسه افزوده: قانونی، شهرزاد، ۱۳۶۷ - مترجم  
 رده‌بندی کنگره: PQ۲۶۶۸  
 رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۹۲  
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۸۴۱۵۷



## ■ خانه فراموش‌شدگان؛ روایتی از مهاجرت

سیلویا زپی / ترجمه شهرزاد قانونی

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی / چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۱، ۴۴۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

### بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





### سیلویا زَپی (۱۹۶۱-فرانسه)

سیلویا زپی روزنامه‌نگار چپ فرانسوی است که در لوموند دربارهٔ حاشیه‌نشینان شهری و مسائل آن‌ها بسیار نوشته است. شکستن سکوت: صدای زنان فرانسوی از گتو، کتابی دیگر به قلم اوست.



## یادداشت مترجم

خانه فراموش شدگان روایتی از زندگی تیره روزان است؛ آدم‌هایی تنها که هر کدام جایی از زندگی به فراموشی سپرده شده و سپس با دست‌های خودشان راهی در آن برای خود باز کرده‌اند. این کتاب را زمانی ترجمه کردم که در غربت زندگی می‌کردم. محبوس در شهری کوچک در آپارتمانی در محله‌ای دورافتاده پر از آدم‌های عجیب و غریب و ناچار از گذران زندگی با شغلی که آن را دوست نمی‌داشتم و با طبیعت سازگار نبود. در آن روزها شخصیت‌های کتاب انگار جان گرفتند و به همنشین‌هایم تبدیل شدند. پیرمرد هفتاد ساله آفریقایی که در فرانسه به وطنش فکر می‌کرد، مردی که غایت زندگی‌اش دستیابی مهاجران به حقوقشان بود و پسری جوان که آینده برایش سرودی بود دلنشین. با آدم‌های کتاب و قصه‌هایشان زندگی کردم و زمستان‌ها و تابستان‌های سخت غربت با بعد از ظهرهایی که روایت‌هایشان را ترجمه می‌کردم نرم و ملایم شدند.

سیلویا زپی روزنامه‌نگار و فعال سیاسی فرانسوی است که در روزنامه لوموند درباره حاشیه‌نشینان شهری و مسائل‌شان بسیار نوشته است. او در دهه ۱۹۸۰ به چپ افراطی گرایش پیدا کرد و در اعتراضات دانشجویی ۱۹۸۶ در نقش سخنگوی دانشجویان ظاهر شد. در سال ۲۰۰۲ به همراه فادلا آمارا<sup>۱</sup> کتابی<sup>۲</sup> در پاسخ به خشونت‌های رایج در حومه‌های شهری فرانسه نسبت به زنان مسلمان و محجبه نوشت که سرآغاز جنبشی فمینیستی شد. او همواره در حوزه روابط کار و سندیکاها نیز بسیار فعال بوده و در حال حاضر نماینده کارگری سندیکای کنفدراسیون دموکراتیک کار<sup>۳</sup> در سازمان‌های مختلف است. خودش در این رابطه می‌نویسد: «من در همه عمرم مدافع سندیکاها بوده‌ام. سندیکاها باعث می‌شوند کارمندان بتوانند از حقوقشان به عنوان کارمند دفاع کنند و درعین حال فرهنگ خاصی را در محیط کار به وجود آورند.»<sup>۴</sup> از آثار دیگری که در نوشتن‌شان مشارکت داشته، می‌توان به بهار مادر زمستان، جنبش دانشجویی دسامبر ۱۹۸۶ و به کسانی که چپ آن‌ها را مایوس می‌کند: مصاحبه‌هایی با سیلویا زپی اشاره کرد.

1. Fadela Amara

2. Ni Putesni Soumises

3. Confédération française démocratique du travail

4. *Qui est Sylvia Zappi, la voix des banlieues au "Monde"?* Les Inrockuptibles, Fanny Marlier, 16 mai 2016



## سرآغاز

با تراموا، اتوبوس یا مترو می‌توان به ترمینال پابلو پیکاسو رسید. اینجا قلب شهر بوبینی<sup>۱</sup> است، مرکز اداری و منطقه مسکونی شناخته‌شده‌ای که همه‌چیز در آن از زندگی حکایت دارد. مجتمع کمی دورتر، در خیابانی پنهان شده است که مارپیچ‌وار از کنار یک خانه سالمندان، پمپ بنزین و هتلی معروف می‌گذرد. برج‌ها و درخت‌ها و دورتر، اتوبانی با چهار باندها در انتهای این خیابان، در بن‌بستی، کنسولگری الجزایر قرار دارد که جلوی آن در بیشتر ساعات روز صفی از آدم‌های جورواجور در انتظارند.

ساختمان‌های مجتمع مثل خیلی از ساختمان‌های جدیدی‌اند که در پی نوسازی‌های شهری از زمین سر برآورده‌اند. دو ساختمان

---

1. Bobigny

پست مدرن که در ساخت آن‌ها، از آلومینیوم، شیشه و خشته‌های<sup>۱</sup> قهوه‌ای تیره استفاده شده است و ظاهری جالب توجه دارند؛ معماری ساده و نمایی برازنده‌ای که یادآوری سبک معماری پل شمتوف<sup>۲</sup> است. با دیدن این دو ساختمان نوساز، با نمایی از بالکن‌های کوچک و گیاهان سبز بر روی سقف و کرکره‌هایی که نور را منعکس می‌کنند آدم به هیچ چیز شک نمی‌کند. تنها دیدن مردانی مسن با پوست آفتاب‌سوخته با کیسه‌های پلاستیکی در دست که انگار در انتظار چیزی یا کسی هستند شاید اندکی پرسش برانگیز باشد. و ماشین‌هایی کهنه و قدیمی در پارکینگی که به ورودی متصل است. اما این‌ها چیزهای عجیبی در بوبینی نیستند: اینجا قلب محله نودوسوم در حومه پاریس است، محله‌ای که از یک قرن پیش، موج‌های مختلف مهاجران را در خود جای داده است. از در شیشه‌ای ساختمان اصلی عبور می‌کنیم و به سالن ورودی بزرگی می‌رسیم. پیش روی ما، اتاق مسئول ساختمان است که کمی بزرگ‌تر از معمول به نظر می‌رسد. سمت چپ نیمکتی بسیار بزرگ قرار دارد و روی آن پیرمردهای مهاجر با پاکت‌های نامه در دست نشسته‌اند. با سر و وضعی معمولی، آن قدر که تقریباً می‌شود آن‌ها را نادیده گرفت. در سمت راست سالن ورودی،

1. briquettes

2. Paul Chemetov

راهرویی بلند قرار دارد، مانند تونلی شیشه‌ای، که به ساختمان دوم می‌رسد. در آن می‌شود ردیف صندوق‌های پست نارنجی رنگ را دید. روی بعضی نام‌هایی انگار مراکشی و الجزایری نوشته شده است. نشانه‌ها کم‌کم بر ما آشکار می‌کنند که در ساختمانی عادی حضور نداریم.

این دو ساختمان نوساز ۹ طبقه، اقامتگاهی اصطلاحاً «سوسیال»<sup>۱</sup> و پناهگاهی برای قشر خاصی از اجتماع است. بعد از تخریب خوابگاه قدیمی در سال ۲۰۰۸ مهاجران قدیمی مراکشی، یا همان کارگران پیر مهاجری را که امروز بازنشسته‌اند، به اینجا آوردند. آن خوابگاه قدیمی خوابگاه سومی بود که توسط انجمن ملی خانه‌سازی برای کارگران الجزایری ساخته شده بود؛ انجمنی که در سال ۱۹۵۶ توسط دولت فرانسه تشکیل شد تا معضل اقامتگاه نامناسب مهاجران الجزایری را که برای کار به فرانسه آمده بودند حل کند. خوابگاه قدیمی یکی از اولین‌ها در ناحیه شمال شرقی پاریس بود. قطب زندگی و تیره‌روزی تبعیدشدگانی که آن سال‌ها در خط تولید کارخانه‌های اتومبیل‌سازی و تولیدات

---

۱. Sociale؛ واژه سوسیال به معنای خدمات رفاهی اجتماعی است که هدف آن‌ها بهبود وضعیت زندگی اقشار محروم جامعه است. خانه‌های سوسیال خانه‌هایی هستند که دولت در فرانسه با اجاره‌بهای پایین در اختیار این افراد قرار می‌دهد...م.

شیمیایی پاریس و حومه آن کار می کردند.

از آن خوابگاه قدیمی که مثل شبخی در ذهن ساکنانش سرگردان است هیچ باقی نمانده است. آن دو ساختمان قدیمی چهار طبقه را که قریب به چهارصد و پنجاه کارگر مهاجر را پناه داده بودند در میان زمین های بایر، در حاشیه شهر ساخته بودند. روی چند عکسی که ریتا و، مسئول قدیمی خوابگاه هنوز نگه داشته است، می شود آن ساختمان های کهنه را با آن معماری سال های پایانی دهه ۱۹۵۰ دید: وقتی باید سریع می ساختند، وقتی لزومی نداشت به نور توجهی کنند و یک دانه چراغ گاز بیرون ساختمان برای روشنایی کافی بود. هر ساختمان سه ورودی داشت: جلوی هر کدام یک ردیف پله که به دری می رسید که از وسط باز می شد، و سپس راهرویی که به ردیفی از اتاق های کوچک و تنگ باز می شد. چهار و نیم متر مربع برای زندگی، با یک تخت ساده، یک صندلی، یک کمد دیواری، یک پاتختی کوچک و چند آویز برای لباس. مستأجرها عکس های خانواده هایشان، پرچم کشور هایشان، یا لباس تیم فوتبال الجزایر را از دیوار آویزان می کردند. توالت ها در راهرو بودند، و همین طور حمام ها با ردیف روشویی ها. در این زندگی جمعی، حریم خصوصی بی معنی بود. غذا در ناهارخوری یا همان «کافه تریا» خورده می شد: میزهای گرد و صندلی هایی فلزی، قفسه هایی فلزی که هر کس قاشق و چنگال و ذخایر غذایی اش را در آنها

می گذاشت. در عکس‌های قدیمی تنها طرح حوله‌های گلدار و پیچازی است که رنگی به تصاویر می‌بخشد. و آن شعله‌های بزرگ گاز در آشپزخانه با دیگ‌های جوشان بر رویشان.

با این همه، به‌رغم زندگی سخت و کار طاقت‌فرسا، در آن اتاق‌هایی که با مرور زمان، گردی از مصیبت بر آن‌ها نشسته بود شادی هم پیدا می‌شد. کار طاقت‌فرسا، نژادپرستی و پترنالیسم<sup>۱</sup>، از سرزمینی فقیر و دورافتاده بودن، پرستارهایی که به خوابگاه نمی‌آمدند چون خوابگاه محل اقامت خارجی‌ها بود، و حقوق‌های ناچیز بازنشستگی پس از چهل سال کار، آثار همه این‌ها در صورت مراکشی‌ها به چشم می‌خورد. اما آن عکس‌های قدیمی، همچون بسیاری خاطرات دیگر که از هیچ سر بر می‌آورند، از لحظات خوش خوابگاه هم حکایت می‌کنند. جشن‌هایی پر از بادکنک، شب‌هایی که قصه‌گویی با داستان‌های همه را طلسم می‌کرد، یکشنبه‌هایی که همه با استکان چای دومینو بازی می‌کردند، بحث کردن درباره کشور که دلتنگ آن بودند، یا دیدار دوباره کسانی که به آن سوی

---

۱. Paternalisme؛ پترنالیسم یا پدرمآبی به معنای حمایت از یک فرد یا گروه در مقابل خود آن فرد یا گروه است؛ اما در واقع معادل با محدود کردن آزادی است. در متن حاضر، پترنالیسم در ارتباط با مهاجران به کار رفته و می‌تواند به معنای این باور باشد که تمامی اقداماتی که برای منوی کردن مهاجران انجام می‌شود در واقع به نفع خود آنان است... م.

مدیرانه بازگشته بودند. جمعه‌ها هم به سالن چندمنظوره می‌رفتند که به مسجد تبدیل می‌شد. در خیابان فرش می‌انداختند و مردم از همه جا برای شنیدن خطبه‌ها می‌آمدند. در آن حوالی مسجد انگشت‌شمار بود.

در ساختمان‌های جدید هنوز هم می‌توان آن صورت‌های آفتاب‌سوخته را دید. اما کسان دیگری هم آمده‌اند. انجمن پس از گرفتن نامی جدید در سال ۲۰۰۷، مخاطبان متفاوتی پیدا کرده است. خوابگاه‌های تحت نظارت انجمن حالا «مجتمع» خوانده می‌شوند، و انجمن حالا اقامتگاهی سوسیال برای مخاطبانی جدید ارائه می‌دهد: کارگرا، بیکارها، دانشجویها، جوان‌هایی که از خانواده‌هایشان جدا شده‌اند، مادرانی که به تنهایی بچه بزرگ می‌کنند، خانواده‌هایی که به فرانسه پناهنده شده‌اند، و زنان. مستأجران جدیدی که خط قرمز مهاجرت کمتر به دور آن‌ها کشیده شده است. مجتمع اکنون پناهگاهی برای فقراست. زنان و مردانی با داستان‌هایی پریشان و غم‌انگیز. به جای خوابگاه آن روزها، اقامتگاه موقتی ارزان‌قیمتی تأسیس شده است که تنهایی‌ها و تراژدی‌های تبعید و فقر در آن همزیستی می‌کنند.

تفاوت میان آن دو ساختمان قدیمی با اجاره‌های ارزان‌قیمت وسط زمین‌های زراعتی و دور از شهر، و این مجتمع نو درخشان که با پیروی از سبک معماری شمتوف ساخته شده و در بافت

شهری قرار گرفته است، تنها به لحاظ ظاهری نیست. به جای آن خوابگاه ساده، مجتمعی درخور ساخته شده است. آن‌ها که امروز در مجتمع زندگی می‌کنند آدم‌هایی دورافتاده و منزوی نیستند، بلکه ساکنان شهر بوبینی محسوب می‌شوند. اما در این بازسازی‌ها، خاطرات، حرارت و نوعی احساس تعلق داشتن به جمع نیز از دست رفته است، تعلقی که اگرچه با محدودیت، دخالت در کار یکدیگر و سروصدا همراه بود، با این حال به ساکنان احساس زندگی می‌بخشید. آخرین «شیبانی‌ها»<sup>۱</sup>، کلمه‌ای که در عربی عامیانه به معنای «پیر» و «قدیمی» است، خاطره‌ای با خود از خوابگاهشان به همراه دارند که مثل روحی جدانشدنی در وجود آن‌ها جاری است. امروز اما مجتمع، جهانی خالی از احساس است که در آن هر کس منزوی‌تر از قبل زندگی می‌کند.

در نظر اول، این دو ساختمان نوساز به هر خانه دیگری شبیه‌اند. در مرکز هر کدام، دو آسانسور شیشه‌ای قرار دارد که از آن‌ها می‌شود خیابان‌های شلوغ و فضاهای سبز بیرون را دید. آسانسورها جلوی راهروهایی به رنگ‌های نارنجی و آبی می‌ایستند. یک طرف، سوئیت‌هایی در ابعاد ۱۶ تا ۳۰ متر مربع قرار دارند و

---

۱. Chibanis؛ از این کلمه در فرانسه برای ارجاع به مهاجرانی که در سال‌های دور از کشورهای شمال غربی آفریقا نظیر الجزایر و مراکش به فرانسه آمده‌اند استفاده می‌شود. - م.

در طرف دیگر، اتاق‌هایی تک‌نفره برای مراکشی‌ها، که هر کدام شامل یک آشپزخانه مشترک و چهار سوئیت است. آشپزخانه تنها چیزی است که یادآور خوابگاه‌های قدیم است. همه چیز هنوز حس نویی و تمیزی به آدم می‌دهد. در طبقات، وقتی همان چند مستأجری که سر کار می‌روند برای کار روزانه از خانه خارج می‌شوند، همه چیز خاموش می‌شود. تنها نوای رادیویی، صدای دوش گرفتن کسی یا آروغ بچه‌ای ممکن است به گوش برسد؛ صداهایی که هیچ فرقی با صداهای ساختمانی عادی ندارند.

اما قوانین دیگری نیز بر اینجا حکم فرماست. جلوی درها نه زنگ هست و نه پنجره. هیچ برجسبی نیست که نشان بدهد مستأجرها هر کدام کجا زندگی می‌کنند. تنها یک شماره وجود دارد. ۱۱۱۱، ۴۰۶، ب ۹۰۲، ب ۷... مهمانان حق ندارند مستقیم به طبقات بروند. ساختمان قوانین مخصوص به خود را دارد و ورود افراد ناشناس کنترل می‌شود. مهمانان باید در سرسرا منتظر بمانند تا میزبان‌شان به دنبالشان بیاید. مستأجرها نمی‌توانند هر طور دلشان می‌خواهد نزدیکان یا دوستان‌شان را در خانه نگاه‌دارند. برای پذیرایی از مادری که از شهرستان آمده یا پسری که برای دیدار آمده، باید از سرایدار اجازه گرفت. برای هر مهمان شبی دو یورو و یک کارت شناسایی به‌عنوان وثیقه لازم است. آندره پ، مسئول ساختمان، همه کلیدها را در اختیار دارد. این چیزهای کوچک



به یاد ساکنان می‌آورد که کاملاً هم در «خانه خودشان» نیستند. اولین کسانی که در مجتمع جدید ساکن شدند شبیانی‌ها بودند. آن‌ها خوابگاه قدیمی را چند ماه قبل‌تر، موقعی که انجمن می‌خواست آن را بکوبد ترک کرده بودند: اولین ساختمان مجتمع در سال ۲۰۰۹ باز شد و دومی دو سال بعد‌تر. آن‌ها را که سرحال‌تر بودند موقع انجام عملیات ساختمانی به خوابگاه‌های دیگر مرکز فرستادند. این دسته از مهاجران توانستند به محض اینکه اولین ساختمان از زمین سر برآورد در آن ساکن شوند و کم‌کم سوئیت‌ها و اتاق‌های دیگر را اشغال کردند. قدیمی‌ترها را که خیلی پیر یا بیمار بودند در آن دسته از ساختمان‌های خوابگاه قدیمی که هنوز برجا مانده بود اسکان دادند تا ساختمان دوم ساخته شود. اغلب این مستأجرها کارگران پا به سن گذاشته، مسئولان تأسیسات ساختمان، یا کارکنان راه‌سازی پاریس بودند. کسانی که دولت فرانسه فکر می‌کرد موقع بازنشستگی خواهند رفت اما همه ماندند. به تنهایی، دور از خانواده‌هایشان در آن سوی مدیترانه.

بعضی‌ها میان کشور خودشان و فرانسه در رفت‌وآمدند. به این‌ها «پروازی» می‌گویند. پروازی‌ها هر کدام یکی از ۲۳ اتاق تک‌نفره را اشغال کرده‌اند و بیشترین زمانی که در مجتمع می‌مانند سه ماه است. فقط آن‌قدر می‌مانند که حقوق بخور و نمیر بازنشستگی‌شان قطع نشود و ضمناً بتوانند سری هم به دکتر بزنند. پروازی‌ها اجازه

دارند با پرداخت ماهی ۹۴ یورو در فضایی با ابعاد ۱۶ متر مربع که در آن یک تختخواب، یک صندلی، یک میز و یک دستشویی کوچک قرار دارد ساکن شوند. هیچ چیز شخصی نباید در این اتاق‌های کوچک قرار بگیرد: مستأجرها همیشه به همان اتاق قبلی بازمی‌گردند و با گردش در اتاق‌ها این اطمینان حاصل می‌شود که هر اتاقی همیشه برای مستأجر بعدی مرتب خواهد بود. از آن‌ها فقط نامی بر تابلویی باقی می‌ماند و یک صندوق پستی، و کلیدی که دست به دست می‌چرخد. وقتی به مرحله‌ای می‌رسند که دیگر رفت و آمد به کشورشان امکان ندارد، چون خانواده دیگر پذیرای این افراد مسن نیست یا چون دیگر توانی برایشان نمانده است، اتاق‌های پروازی را رها می‌کنند و در سوئیتی که سالانه اجاره داده می‌شود زندگی می‌کنند. در حال حاضر بیشتر ساکنین «دائمی» هستند. می‌دانند که عمرشان میان همین دیوارها به پایان می‌رسد. در مراسم گذاشتن سنگ بنای ساختمان، همه آمده بودند. با بهترین لباس‌هایشان. و همزمان کنجکاو و نگران. خوابگاهشان عمرش را کرده بود. اتاقی حقیرانه را پشت سر گذاشته بودند و حالا قرار بود در مجتمعی جدید به آسایش دست یابند. آن مصالح خوب، آن آسانسورهای نو، و آن باغ زیبا با درخت‌های تازه کاشته شده را به دقت و ارسای کرده بودند. اما احساس می‌کردند خیلی چیزها را از دست خواهند داد. می‌دانستند که دیگر اثری

از آن آشپزخانه‌های جمعی، آن ناهارخوری‌هایی که روزهایشان را در آن‌ها می‌گذراندند نخواهد بود. مهمانی‌های کارت‌بازی و دومینو در کافه تریا که در آن اخبار را ردوبدل می‌کردند به پایان خواهند رسید. سالن چندمنظوره که به نمازخانه تبدیل شده بود از یادها خواهد رفت. و آن‌ها به مستأجرهایی عادی در فضایی خالی از احساس تبدیل خواهند شد و با آدم‌هایی جدید برخورد خواهند کرد، کسانی که نسبت به گذشته آن‌ها بیگانه خواهند بود. مهاجران می‌دانند که همسایه‌های جدیدشان هم که با مشکل مسکن مواجه بوده‌اند در جستجوی سقفی به اینجا آمده‌اند. می‌دانند که آن‌ها هم بخت برگشتگانی همچون خودشان هستند. اما جوان‌تر و با شیوه زندگی غربی. بیشتر ساکنان جدید از خیابان‌ها یا محله‌های فقیرنشین آمده‌اند تا در میان این دیوارها خانه‌ای موقتی برای خود بیابند، خانه‌ای که ممکن است دائمی هم بشود. این مستأجران هیچ از خوابگاه و عادت‌های مهاجران قدیمی نمی‌دانند. بیشترشان بعد از فرستادن یک درخواست اضطراری مسکن به مراکز رفاه اجتماعی (سوسیال)، و با تصمیم یک رئیس یا شاید پادرمیانی یک مددکار اجتماعی به اینجا آمده‌اند. خیلی‌هاشان درحالی‌که منتظر جایی بهتر بوده‌اند، از طریق تعاونی مسکن، برنامه‌ای که

مشارکت کارفرما در خانه سازی برای کارگران را مدیریت می کند، به اینجا فرستاده شده اند. مستأجران جدید ترجیح می دهند در این فضایی که برایشان کمی شرم آور است گمنام بمانند و به این فکر کنند که چطور می توانند آپارتمانی ارزان قیمت<sup>۱</sup> کرایه کنند. حالا تعداد زیادی زن هم در میان شان است. در مجموع ۵۳ تا. برای مهاجران قدیمی چیز تازه ای است که در محل زندگی شان به زن هایی برخورد کنند که بعضی هاشان هم بچه دارند. شوک این ادغام جدید هنوز هم برای بعضی قدیمی ها بر طرف نشده است، آن ها که به فضای منحصرأمر دانه خوابگاه قدیمی عادت داشتند. در راهروهای ساختمان های جدید، آدم ها به هم برخورد می کنند، با هم سلام و علیک می کنند، اما به ندرت چیزی بیش از این. قدیمی ها عادت داشتند از مهاجرهای دیگر خبر بگیرند، اگر پنجره ای باز مانده بود به هم اطلاع بدهند. سری به یکدیگر بزنند و یک فنجان چای با هم بخورند. اگر کسی در میان شان دچار مشکلی بود خبر داشتند. حالا اما، جلوی صندوق های پست و اتاق لباسشویی، تنها جاهایی هستند که چند کلمه ردوبدل می شود. یا در اتاق مسئول ساختمان که هر ماه به آنجا می روند تا حسابشان را پرداخت کنند،

۱. Habitation à Loyer Modéré؛ آپارتمان هایی در فرانسه که سازمان های خصوصی یا دولتی مخصوص افراد کم درآمد می سازند و با قیمتی کمتر از قیمت بازار به آن ها اجاره می دهند. - م.

اگر دوشی چکه می کند گزارش کنند، یا ملافه تمیز بگیرند. مکان‌های جمعی محو شده‌اند؛ دیگر هیچ کافه تریا یا سالن اجتماعاتی در کار نیست. مدیریت‌اش سخت بود و هزینه‌بر. حتی باغ که می‌بایست روزهای آفتابی باز باشد، بسته است: مسئولان به این نتیجه رسیده‌اند که نظارت بر آن انرژی زیادی می‌برد. مدیران مجموعه نگران ورود سرزده به این ساختمان‌های جدیدی هستند که پذیرای جمعیتی‌اند که می‌توان نسبت به مراجعان‌شان مشکوک بود. بین مستأجرها و مسئولانی که مدیر ساختمان نماینده آن‌هاست میانجی دیگری نیست. سه‌شنبه‌ها بعد از ظهر یک مددکار اجتماعی می‌آید، اما فقط برای اینکه مشکلات مربوط به مدارک را حل کند یا اگر مقرری کسی قطع شده آن را پیگیری کند.

شورای ساختمان که جشن‌ها را برگزار می‌کرد یا صدای ساکنان را به گوش مدیران می‌رساند هم خاموش شده است. دیگر کسی از طرف مستأجرها داوطلب نمی‌شود، چیزی که با این حال در زمره وظایف مستأجران تعریف شده است. داوطلب شوند که چه شود؟ اینجا هر کس شرم فقر را به تنهایی به دوش می‌کشد. هیچ چیز به یکی شدن آدم‌ها یا حتی درخواستی مشترک منجر نمی‌شود. انگیزه‌ای برای آن وجود ندارد که همسایه‌ها راه و روش کاری را به دیگری یاد بدهند یا آنکه جاهایی را در گوشه و کنار محله به همدیگر معرفی کنند. هر کس اجاره‌اش را می‌دهد و خودش را

پشت در اتاقش پنهان می‌کند. تنها عطر ادویه‌هایی که از زیر درها بیرون می‌زند، یادآور آن است که این ساختمان، جهان‌هایی را کنار هم قرار داده که از دوردست‌ها می‌آیند.

قدیمی‌ها همچنان خاطراتشان را از خوابگاه قدیمی، که هنوز در تمام گفتگوها زنده است، حفظ کرده‌اند. بعضی هاشان هنوز با ساک‌های خریدی که از شانه آویزان می‌کنند به بازار می‌روند. اما تعدادشان به تدریج کم و کمتر می‌شود، و هر سالی که می‌گذرد تعدادی از مسن‌ها را با خود می‌برد. بعضی ساکنان جدید شنبه‌شب‌ها به هوای نوشیدن، روی نیمکتی جمع می‌شوند. بعضی‌های دیگر کلیسایی را در پیرفیت<sup>۱</sup> که با اتوبوس چند کیلومتر بیشتر با مجتمع فاصله ندارد به عنوان مکانی برای بازسازی پیوندها پیدا کرده‌اند و یکشنبه‌ها آنجا با هم آواز می‌خوانند. مجتمع به خانه فراموش شدگان تبدیل شده است، خانه‌ای که مستأجران آن در راهروهای آن باهم شریک‌اند. همان‌طور که آشور، یکی از قدیمی‌ترها، می‌گوید: «انگار تکه‌تکه شده‌ایم. اینجا هر کس کاملاً تنهاست، با وجود آنکه همه‌مان مصیبتی مشترک داریم.»

## آندره پ. مدیر ساختمان

از همان ورودی ساختمان، دفتر شیشه‌ای‌اش را می‌بینیم که کرکره‌های ونیزی چوبی قرمزرنگی دورش را پوشانده است. روی میز پر از کاغذ و چیزهای کوچک است. اشیایی به هم ریخته روی اسباب و اثاثیه: یک گلدان مراکشی، یک دستگاہ بافندگی مینیاتوری ترکی، یک خانۀ کوچک آبی، آباژوری تزئینی، فیلی از جنس آبنوس و یک مجسمۀ مریم مقدس کوچک... می‌گوید همهٔ این‌ها هدایایی‌اند که ساکنان برایش آورده‌اند. آندره پ. مدیر ساختمان است. اوست که تمام کلیدها را در دست دارد، کلید در خانۀ ۲۵۹ مستأجر و تکه‌های زندگی‌شان را که از هم پاشیده است. همه قدردان او هستند و درعین حال از او می‌ترسند، درست همان‌طور که از یک رئیس عادی.

«دوش خراب شده است.» این را مردی کوتاه قامت همان طور که با لباس مخصوص مراکشی اش رد می شود می گوید. آندره، این مرد پنجاه ساله، با گام هایی چابک می رود تا دوش را چک کند. صبح ها به رفع بی شمار مسائل کوچک و شکایت های تمام نشدنی می گذرد؛ درهایی که درست بسته نمی شوند، اختلاف های همسایگی، ملافه هایی که باید عوض شوند، یا درخواست کمک برای پر کردن کاغذهای اداری. هر روز عده زیادی روی نیمکت سنگی کنار در منتظرش هستند. هر کدام با درخواست شان. «اینجا یکجورهایی واحد انتقادات و شکایات است. پیش من می آیند تا حق و حقوقشان را بگیرند یا مدرکی ارائه دهند. مددکار اجتماعی هفته ای یک بار بیشتر اینجا نمی آید، برای همین هم احساس خوبی است که کسی را داشته باشند که کمک شان دهد و درعین حال گوشی شنوا برایشان باشد.» این ها را آندره پ. می گوید، مردی اهل مارتینیک با پوست برنزه که پیراهن سبز به تن کرده است. آندره عاشق رنگهاست، تا با آن ها روزهایش را روشن کند.

در اتاق کوچک اوست که زندگی اهالی نظمی به خود می گیرد. از اینجا بر اتاقها نظارت می کند، وضعیت اتاقها را موقع تخلیه و ارسی می کند، به کسانی که برگشته اند ملافه می دهد، و برای کسانی که مدت اقامت شان تمام شده است جا پیدا می کند. تابلویی پر از کارت های کوچک پشت میز تحریرش به دیوار آویزان



است. کارت پستال‌هایی از دورتادور دنیا که با پونز چسبانده شده‌اند؛ خاطراتی از سفرها یا کلماتی چند از کسانی که دورند. روی چند کارت کوچک دیگر تعدادی شماره نوشته شده است: ب ۲۰۶، آ ۳۰۳، ب ۸۰۹. نام‌های احمد، صلاح، شریف و همچنین تاریخ‌های ورود و بازگشت به کشور با دستخطی ظریف با مداد روی کارت‌ها نوشته شده است. این‌ها ترتیب چرخش اتاق‌ها هستند، اتاق‌هایی که مراکشی‌ها به مدت سه ماه در سال، آن‌ها را کرایه می‌کنند. در سمت راست چند کارت دیگر هست. این‌ها متعلق به ساکنانی است که رفته یا فوت کرده‌اند. این دسته کارت‌ها هیچ نشانی از خاطرات مدیر ساختمان رویشان ندارند. آندره می‌گوید: «اینجا زیاد خداحافظی می‌بینیم. سخت است.»

پیرها را از همه بیشتر دوست دارد: «احترام همدیگر را نگه می‌دارند و اجاره‌هاشان را سر وقت می‌پردازند. ساختمان قدیمی را دیده‌اند که در آن می‌بایست در دخمه‌ای چهار متری زندگی می‌کردند و با این حال همه چیز در آن تمیز و منظم بود... با تازه‌واردها اما وضعیت فرق می‌کند.» مسئول ساختمان این‌ها را می‌گوید و بعد ادامه می‌دهد: «جدیدها بیشتر از طریق سازمان‌های سوسیال وابسته به استانداری یا تعاونی مسکن آمده‌اند. اغلب آن‌ها یا بیکارند یا مادرهایی تنها هستند یا کارگرانی‌اند که با خودشان باری از قرض، اعتیاد و تنهایی را حمل می‌کنند و با قوانین جمعی مجتمع مشکل